بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 21**

۰۴/ ۰۸/ ۸۸ موضوع له اسماء اجناس-اعتبارات ماهیت-معقول اولی و معقول ثانی

**مطلق ومقید**

**ادامه بحث از اعتبارات ماهیت**

به عنوان مقدمه بحثِ موضوع له اسماء اجناس، بحث اعتبارات ماهیت را آغاز کردیم. ماهیت را نسبت به یک قید که در نظر بگیریم، این ماهیت در خارج یا متصف به آن قید است یا متصف به آن نیست؛ مثلا ماهیت انسان در خارج یا متصف به علم است، یا متصف به علم نیست و صورت سومی متصور نیست. ولی ذهن انسان ما می تواند مفهوم جدیدی بسازد که این مفهوم و لو بر خارج منطبق می شود، ولی به آن شکل در خارج وجود ندارد.

ذهن انسان در ارتباط با خارج، سه گونه مفهوم می سازد : یکی مفهوم انسان مقید به علم، انسان لاعالم (مقید به عدم وصف) و سومی انسان بدون قید و شرط. در اصطلاح اصولیون بر اولی بشرط شیء، دومی بشرط لا و سومی لابشرط استعمال می شود. در فلسفه از اینها تعبیر به ماهیت مخلوطه (بشرط شیء)، مجرده (بشرط لا) و مطلقه (لابشرط) می شود.

**توضیحی درباره معقول اولی و معقول ثانی**

قبل از این که این بحث را ادامه دهیم، توضیحی راجع به اصطلاح معقول اولی و ثانوی، ارائه می کنیم. مفاهیمی که در ذهن انسان شکل می گیرند، بر دو قسم هستند: برخی مفاهیم، مصداق و محکی آنها در خارج تحقق دارد؛ مانند انسان عالم که از انسان خارجی و وصف او حکایت می کند و همین طور انسان غیر عالم و انسان مطلق که این مفهوم نیز از خار ج حکایت دارند.

به همین جهت در قضایا که اتحاد مصداقی موضوع و محمول را لازم دارد (جایی که حمل به نحو شایع باشد)، این مفهوم بر مصادیق حمل می شود؛ مثلا گفته می شود الانسان اما عالم و اما غیر عالم یا الانسان اما زید او بکر او ... . در این قضایا افراد و حصص خارجی محمول برای انسان قرار می گیرند. ظرف اتحاد در حمل شایع خارج است. وقتی می گوییم انسان عالم است، معنایش این است که مصداق خارجی انسان و مصداق خارجی عالم با هم اتحاد دارند.

ما می توانیم معقول اولی را محمول برای مصادیقش قرار دهیم؛ مثل زید انسان. یا این که آن را موضوع قرار دهیم و همه افراد را بر آن حمل کنیم؛ مانند الانسان زید و بکر و ... یا الکلمۀ اسم و فعل و حرف. اینجا می خواهیم اتحاد دو مفهوم را در خارج اثبات کنیم و الا می دانیم که در ذهن اینها با

هم متفاوت هستند. مفهومی که موضوع قرار می گیرد، بما هو حاک موضوع می شود. در واقع قضیه اتحاد محکی این مفاهیم با محکی مفهومی که محمول قرار گرفته را می رساند.

برخی دیگر مفاهیم، معقول ثانی هستند. معقول ثانی که اینجا مطرح است، معقول ثانی منطقی است (معقول ثانی فلسفی از بحث ما خارج است). مثال هایی که در منطق برای معقول ثانی گفته می شود مانند کلیت و جزییت، از زمره مثال های این نوع معقول هستند.

وقتی مفهوم جزیی را حمل کنیم، آن را بر وجود خارجی حمل نمی کنیم؛ چون جزیی، وصف حاکی است (ما لا یحکی الا عن واحد)، یعنی مفهومُ زید، جزئیٌ. مصادیق این مفاهیم، خود مفهوم هستند. ذهن انسان این قدرت دارد که از یک مرتبه ذهن مفهومی بسازد که حاکی باشد از یک مرتبه دیگر ذهن باشد. یعنی رابطه بین خارج و معقول اولی مانند رابطه بین معقول اولی و ثانوی است. معقول ثانوی، مصداقش همان معقول اول است. به همین جهت بر معقول اولی، بما هو مفهوم، معقول ثانوی حمل می شود؛ بر همان حاکی. زید جزئیٌ، به این معنا نیست که وجود خارجی زید، جزیی است، بلکه به این معناست که مفهوم زید جزئی است.

وضع شدن در اینجا ابهام دارد که به چه معناست. اگر مراد از موضوع له، چیزی است که می خواهیم با این لفظ به آن اشاره کنیم، در این صورت موضوع له همان وجود خارجی است. ولی اشاره به وجود خارجی به توسیط عنوان است؛ لفظ زید را وضع کرده ایم برای این که هر وقت خواستیم وجود خارجی زید را در ذهن احضار کنیم، با لفظ زید آن را احضار می کنیم. حکم به همان زید خارجی تعلق می گیرد.

استعمال زید در جمله زید جزئیٌ، به نظر می رسد تجوز باشد؛ چون زید وضع شده است که در جمله ای به کار رود که حاکی از وجود خارجی و فانی در مصادیق است، اما در جایی که حاکی از خود مفهوم است، نوعی تجوز محسوب می شود به اعتبار شباهت زیادی که بین مفهوم و وجود خارجی، وجود دارد.

به بیان دیگر : غرض از وضع این است که به وسیله آن، استعمالی محقق شود. استعمالی مطابق وضع است که در

آن زید حاکی از خارج باشد. لذا اگر گفته شود زید عالمٌ، این استعمال مطابق وضع است. اما استعمال زید در زید جزئیٌ، مطابق وضع نیست. این مانند این است که گفته شود زید اسمٌ. چه زید در لفظ زید به کار رود و چه در مفهوم بما هو مفهوم (در جایی که محمول متعلق به مفهوم زید است نه وجود

خارجی آن)، مجاز می شود. البته به دلیل شباهت زیاد وجود خارجی به لفظ و مفهوم، این دو استعمال صحیح می باشد.

پس معقول ثانی، معقولی است که افرادش معقول اولی می باشند و بر معقولات اولیه منطبق می شوند. معقول ثانی حکایت می کند از معقول اولی. البته در اصطلاح، مراد از معقول ثانی، معقول غیر اول است و معقول ثالث و رابع را هم در بر می گیرد. معقول ثانی چون مستقیما از خارج حکایت نمی کند، لذا بر افراد خارجی قابل حمل نیست. حال به بحث اعتبارات ماهیت می پردازیم.

**ادامه بحث اعتبارات ماهیت**

در ارتباط با انسان و وصفی مانند عالمیت، سه معقول اولی داریم: انسان عالم، انسان لاعالم و انسان. شهید صدر می فرمایند ذهن انسان می تواند به خود این مفاهیم بما هو مفهوم نگاه کند. مثلا مفهوم انسان عالم را مفهومی مرکب می بیند. مرکب بودن، وصفِ مفهوم است. مرکب بودن خود معقول ثانی است که بر مفهوم انسان عالم حمل می شود نه بر انسان عالم خارجی؛ چون انسان عالم خارجی که دو جزیی نیست. یا این که مثلا مفهوم انسان لاعالم، سه جزیی است یا مفهوم انسان تک جزیی است.

ایشان می فرمایند ما در اینجا در ازای سه اعتبار ماهیت به شکل معقول اولی، سه مفهوم به شکل معقول ثانی داریم. انسان مقید به قید عالمیت، انسان مقید به عدم عالمیت و انسان مجرد از قید. وقتی می گوییم انسان عالم یک مفهوم مرکب است. مرکب بودن وصفِ مفهومِ انسان عالم است نه تحلیل وجود خارجی انسان عالم. در انسان لاعالم یا انسان مجرد نیز بحث به همین شکل است که تقید به عدم قید خاص یا تجرد از آن قید، از محمولات مفهوم آنهاست نه مصداق خارجی آنها. مثلا در الانسان می گوییم الانسان مفهوم لاقید له، این محمول بر مصداق خارجی صادق نیست.

ما در اینجا غیر از این سه معقول ثانی، عنوان چهارمی هم داریم به نام لابشرط مقسمی که آن هم معقول ثانوی است. ما می بینیم که در نحوه تقید انسان به عالم سه مفهوم انتزاع می کنیم یا به عبارت دیگر المفهوم الذی یصنعه الذهن للانسان مع ارتباطه بوصف الانسان، به سه شکل است: انسان عالم، انسان غیر عالم و انسان خالی. آنچه در اینجا مقسم است، افرادش مفاهیم است نه وجود خارجی. در واقع مفهوم الانسان بملاحظۀ ارتباطه مع العلم یکون علی ثلاثۀ اقسام؛ این تقسیم، یک تقسیم ذهنی است، لذا افرادش هم ذهنی می باشد.

ذهن انسان به وسیله انسان و ارتباطش با علم، سه مفهوم می تواند بسازد: مقید به آن، مقید به عدم آن و عدم تقید آن.

ذهن انسان با ملاحظه این سه مفهوم می تواند مفهوم لابشرط مقسمی را بسازد که جامع این سه قسم است. این مفهوم غیر از لابشرط خارجی (قسمی) است و لابشرط از این جهت است که مفهوم دیگری در کنارش هست یا خیر. ترکیب شدن یا نشدن بر مفهوم عارض می شود و از همین جهت، مصداق لابشرط مقسمی، مفهوم است. به عبارت دیگر، مفهوم انسان اعم است از این که خودش یک مفهوم کامل باشد یا این مفهوم دیگری به آن اضافه شود، ما این مفهوم را سه قسم می کنیم: گاهی کنارش قید عالمیت است، گاهی لاعالمیت و گاهی هیچ کدام. لابشرط مقسمی غیر از لابشرط قسمی است. لابشرط قسمی حاکی از خارج است برخلاف لابشرط مقسمی.

لابشرط مقسمی با سه معقول ثانوی هم که ذهن انسان به ازای هر معقول اولی می سازد، تقاوت دارد. آن سه معقول ثانوی فقط بر معقول اولی موازی خود، حمل می شود؛ لذا می گوییم: "الانسان مفهوم غیر مقید بقید العالمیۀ و عدمها". ولی نمی توانیم بگوییم "الانسان العالم مفهوم غیر مقید بقید العالمیۀ و عدمها". لابشرط مقسمی معقول ثانوی است که جامع بین اعتبارات ثلاث (یعنی بشرط شیء، بشرط لا و لا بشرط؛ که هر سه معقول اولی هستند) بوده و بر آنها قابل حمل است. مصداق لابشرط مقسمی، معقولات ثانی که ذهن انسان به ازای معقول اولی می سازد، نیست، بلکه مصداق لابشرط مقسمی همان معقولات اولی است.

گفتنی است که در ظرف معقول ثانوی می توانیم معقولی درست کنیم که بر دوتای از معقولات اولی قابل حمل باشد؛ مانند المفهوم المرکب للانسان یا المفهوم الذی لم یقید بقید وجودی. و معقول ثانوی منحصر در چهار قسمی نیست که شهید صدر ذکر کرده اند.

به هر حال از سوالات مهم در این بحث این است که در مرتبه معقول اولی آیا غیر از سه قسم ذکر شده قسم دیگری تصویر می شود یا خیر؟ فرق بین لابشرط قسمی و لابشرط مقسمی نیز نیازمند توضیح بیشتر است که در جلسات آینده به آن خواهیم پرداخت.